



پیغام عشق

قسمت سیصد و نود و ششم





خلاصه شرح مفاهیم کلیدی، مطرح شده در برنامه ۸۷۴ گنج حضور، بخش دوم

منظور

«منظور» اصلی و درونی تمام انسان‌ها زنده شدن به «آلست»، زنده شدن به اصل خود، زنده شدن به عشق و یا به بی‌نهایت زندگی است. زندگی، گنج نهان است و دوست دارد هشیارانه شناخته شود.

[هر انسانی که به این جهان می‌آید، پس از همانیدگی با چیزهای آفل، باید فضا را باز کند؛ مرکز را عدم نماید تا زندگی از طریق مرکز عدم به او کمک کند تا به بی‌نهایت خداوند زنده شود؛ این منظور همه انسان‌ها است].

«منظور» بیرونی ما ریختن این انرژی زنده زندگی [برکت، خرد] از این هشیاری مستقر به فکر و عمل ما و به جهان است. هر کس در هر کاری که می‌کند، خلاق شده و در خدمت زندگی، به دیگران نیز خدمت می‌کند.

[اگر ما به زندگی زنده شویم هم به خود و هم به دیگران کمک می‌کنیم چراکه خرد، عشق و برکت زندگی وارد چهاربعد ما شده و در بیرون نیز تجربه می‌شود].

نمی‌توان جلوی جریان زندگی سد و مانع ایجاد کرد. عمل و کار ما یک کانالی است که انرژی زندگی جاری شود؛ باید خرد و برکت زندگی در عمل و کار ما جاری باشد. اگر در این لحظه خردی که کل کائنات را اداره می‌کند به فکر و عمل ما نریزد، بی‌عقلی و انرژی مخرب من‌ذهنی می‌ریزد. که سبب ایجاد درد در بیرون می‌شود.

درواقع، با عمل و کار براساس خرد و برکت زندگی، ما هم به اتفاقات، برکت و خرد زندگی می‌ریزیم و هم به تمام انسان‌هایی که در این اتفاق سهیم هستند.

باید فضاگشایی کنیم تا اتفاق این لحظه از برکت زندگی که از ما جاری است برخوردار شود.

توجه کنیم که «منظور» و «مقصود» ما برای زنده شدن، در این «لحظه» محقق می‌شود. هدف، متفاوت از «منظور» است. هدف در زمان است. ما برای انجام کارهای جهانی هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌کنیم.



بیماری «می دانم»

بیماری «می دانم» بیماری من ذهنی است. خداوند بیماری «می دانم» ندارد؛ خردِ کُل است. در من ذهنی براساس شرطی‌شدگی‌ها در جهان علت و اسباب و تقلید، دانشِ ذهنی اندوخته‌ایم. [در ذهن می‌گوییم این چیز سبب آن چیز می‌شود].

یک عقل جزئی پیدا کرده‌ایم و آن را در برابر عقلِ کُل زندگی، و با قضاوت خود در مخالفت با او به کار می‌بریم. ما به جای بد و خوب کردن اتفاق این لحظه باید فضا را باز کنیم.

این که اتفاق این لحظه را قضاوت می‌کنیم و در برابر آن مقاومت می‌کنیم، از بیماری «می دانم» من ذهنی است. حتی جایی که اتفاق، خوشایند ذهن است و ما با آن موافق هستیم، باز براساس بیماری «می دانم» داریم قضاوت و مقاومت می‌کنیم. ممکن است ذهن بگوید من با اتفاق موافق هستم، از آن خوشم می‌آید، بنابراین قضاوت و مقاومت نمی‌کنم، این درست نیست، موافقت ذهن هم نوعی مقاومت است. شما باید بدون قید و شرط در اطراف اتفاق این لحظه چه خوب یا بد فضا را باز کنید.

«می دانم» ریشه قضاوت و مقاومت ماست و درد ایجاد می‌کند. «می دانم» ما را قربانی اتفاق این لحظه می‌کند. اتفاق این لحظه بازی زندگی است و جدی نیست، اما با «می دانم» من ذهنی، ما قربانی آن [یعنی از جنس آن اتفاق] می‌شویم و به جای طرب و شادی زندگی، دردهای جاهلانه من ذهنی را تجربه می‌کنیم؛ دردهای نظیر: خشم، رنجش، و غیره. بزرگ‌ترین فرصت رشد برای ما وقتی است که نمی‌دانیم، به شرط آن که به جای مقاومت در برابر اتفاق این لحظه فضا را باز کنیم.

وقتی دانستن را به زندگی واگذار می‌کنیم و اجازه می‌دهیم خردِ زندگی بدون دخالت «می دانم» من ذهنی در کار باشد، زندگی از علم خود به ما می‌آموزد و فضای درونمان را وسعت می‌بخشد، و انعکاس آن در بیرون نیز نیک و بدون درد است.



حتی در زمینه‌های مادی هم اگر ادعای دانستن داشته باشیم، کسی به ما چیزی یاد نمی‌دهد، و حتی اگر یاد بدهند [بدهد] ما یاد نمی‌گیریم. چون گوش نمی‌دهیم. وقتی بیماری «می‌دانم» داریم، به حرف مردم گوش نمی‌دهیم. قبل از این که حرفشان را بشنویم، (دُرست بشنویم) و در آن تأمل کنیم، حرفشان را رد یا تأیید می‌کنیم.

با «می‌دانم» به حرف بزرگان هم گوش نمی‌دهیم، به پیام‌های زندگی [که برای گسترش فضای درون و رها کردن ما از من ذهنی است] هم گوش نمی‌دهیم. زندگی با اتفاق این لحظه به ما پیامی می‌دهد و ما با بیماری «می‌دانم» از پیام محروم می‌شویم.

«می‌دانم» بیماری مسری است، موجب تقلید می‌شود. اگر در جمعی همه دانش خود را به فروش بگذارند، ما هم به تقلید می‌افتیم و می‌خواهیم بگوییم «می‌دانم». ما از نشان دادن «می‌دانم» توجه و تأیید می‌گیریم.

[اگر در جمعی اشخاصی می‌خواهند خاصیت‌های من ذهنی خود را به نمایش و فروش بگذارند تا مردم ببینند و تأیید کنند؛ ما نباید به تقلید بیفتیم، بلکه باید بگوییم من آن توجه و تأیید را نمی‌خواهم].

«می‌دانم» جلوی صنع و آفریدگاری خداوند را می‌گیرد. فکر این لحظه باید این لحظه خلق شود. با ادعای «خودم می‌دانم» و از قبل دانستن من ذهنی، ما از فکرهای گذشته استفاده می‌کنیم، نه از آفریدگاری زندگی در این لحظه.

«می‌دانم» فاصله بین فکرها را می‌بندد. افکار مسلسل‌وار شرطی شده از این «می‌دانم» است. خودمان برای حل مسائل براساس «می‌دانم» تدبیر می‌کنیم، و این تدبیرها مسائل جدید می‌آفریند. [ما دانش خود را از فکرهای مسلسل‌وار من ذهنی می‌گیریم درحالی که این فکرها را از دیگران گرفته‌ایم].

با «می‌دانم» به حرف بزرگان هم گوش نمی‌دهیم، به پیام‌های زندگی هم گوش نمی‌دهیم. زندگی با اتفاق این لحظه به ما پیامی می‌دهد و ما با بیماری «می‌دانم» از پیام محروم می‌شویم.



ما حتی دانش معنوی را به «می‌دانیم» من ذهنی اضافه می‌کنیم! من ذهنی با دانش معنوی خود، می‌تواند ما را از فضاگشایی برای اتفاق این لحظه غافل کند. به‌عنوان مثال، اتفاقی [اتفاق] ناخوشایند من ذهنی می‌افتد، به‌جای فضاگشایی برای اتفاق این لحظه، من ذهنی اسباب مقاومت و فضا‌بندی را گرفته و شروع به ملامت ما می‌کند.

و «جَفَّ الْقَلَمُ» [این که خداوند حال ما را در درون و بیرون، براساس شایستگی یعنی میزان فضاگشایی ما ترسیم کند] را به دلخواه خود تعبیر می‌کند. که چرا کاری کردم که قلم این‌طور خشک شود؟! درحالی‌که اولین کار ما، که بر هر چیز مقدم است، فضاگشایی است، در این فضای گشوده‌شده ما درست می‌بینیم و «کُنْ فَكَانَ» کارش را برای تغییر فرم و بی‌فرمی ما انجام می‌دهد؛ ما نیز درس و پیام زندگی را از این اتفاق، درست یاد می‌گیریم؛ آن‌چه در نظر زندگی است، نه آن‌چه من ذهنی براساس «می‌دانیم» معنوی خود تصور می‌کند.

اگر ما درحالی‌که انسانی معنوی هستیم، خودمان را ملامت کرده، فضا‌بندی می‌کنیم، من ذهنی توانسته از دانش معنوی ما به نفع خودش استفاده کند.

اگر فضا را باز کنیم آن چیزی که مد نظر زندگی است را یاد می‌گیریم؛ اگر فضا را ببندیم و ملامت کنیم آن چیزی که خودمان با من ذهنی می‌دانیم، را یاد می‌گیریم.

من ذهنی با دانستن سطحی، [عقل جزئی و می‌دانم] مانع از دانستن عمیق می‌شود؛ [دانستن عمیق با فضاگشایی صورت می‌گیرد] جلوی قضا بلند می‌شود، [چون خودش قضاوت می‌کند]. اگر زندگی براساس «می‌دانم»‌های ما گشوده شود، زندگی ما همان تکرار من ذهنی گذشته است. ما نمی‌خواهیم دردها را تکرار کنیم. اجازه بدهیم زندگی ما، براساس عقل کل و اراده قضا گشوده شود.

[هر موقع در بیرون اتفاق بدی می‌افتد، انعکاس مرکز ماست، اگر علل و اسباب بیرونی را مسئول بدانیم در این صورت از فضاگشایی و درس زندگی که خداوند در این لحظه دارد، محروم می‌شویم].



«می دانم» جفا به «آلست» است. ما را در علت و اسباب به دام می اندازد. با «می دانم» زندگی این لحظه را تلف می کنیم: «می دانم» چه جویری زندگی کنم!

[وقتی می گوییم می دانم، خرد کل را بی کار می کنیم یعنی این لحظه از جنس زندگی نبوده از جنس من ذهنی هستیم].

اگر می دانی، چرا برای خودت این همه درد، مانع، مسئله و دشمن ساخته‌ای؟

بیماری «ناز کردن»

حس بی‌نیازی از کمک زندگی

«ناز کردن» یعنی حس بی‌نیازی از کمک زندگی یا خدا در این لحظه. «ناز کردن» با «می دانم» رابطه بسیار نزدیکی دارد. آیا ما در چالش‌ها از خرد زندگی استفاده می کنیم، یا از «می دانم» من ذهنی؟ [اگر من ذهنی برای شما کافی ست، یعنی بیماری «ناز کردن» دارید].

وقتی در برابر اتفاق این لحظه مقاومت می کنیم [یعنی با اتفاق این لحظه در درون مسئله داریم]، وقتی چه به زبان و یا عملاً با مقاومت خود می گوییم: این اتفاق را نمی‌خواهم؛ این یعنی، من «می دانم» چه اتفاقی بهتر است و به خرد کل نیازی ندارم؛ یعنی بیماری «ناز کردن». [هر اتفاقی در این لحظه برای کمک کردن به ما می افتد، حتی اگر به نظر ذهن بد باشد].

وقتی خیال می کنیم که برای حل چالش‌ها می توانیم از «می دانم»‌های خودمان استفاده کنیم، وقتی چه به زبان و یا عملاً با تندتند فکر کردن، می گوییم: خودم می توانم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم؛ این یعنی من به کمک زندگی نیاز ندارم، نیاز به فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی ندارم؛ یعنی بیماری «ناز کردن».

وقتی من ذهنی مورد تأیید و توجه قرار می گیرد و بزرگ می شود، بیماری ناز کردن هم شدیدتر می شود. انسان‌های دوروبرمان با تأیید و تشویق‌های خود که مورد علاقه من ذهنی ماست، این بیماری را شدیدتر می کنند.



هر کسی درد دارد، یعنی برای زندگی «ناز می‌کند». اوقات تلخی‌ها و سختی‌ها مکرر می‌آیند که ما را متوجه «ناز کردن» و حس بی‌نیازمان از زندگی کنند و ما متوجه نمی‌شویم.

[کسی که زندگی خودش را نمی‌تواند اداره کند، ناگهان مورد تأیید تعداد زیادی از مردم قرار می‌گیرد، من ذهنی او خودش را گم می‌کند، فکر می‌کند واقعاً می‌داند. نه تنها از فضاگشایی و خرد زندگی محروم می‌شود، بلکه می‌تواند تعداد زیادی از انسان‌ها را هم به نابودی بکشاند].

در این لحظه کیفیت حال خود را از نظر درد بسنجیم: آیا من در این لحظه حس ترس، نگرانی و نیازمندی به جهان دارم؟ اتفاقاً نیازمندی ما به جهان، یعنی حس بی‌نیازی از کمک زندگی. هرچه قدر بیشتر به جهان نیازمندی، یعنی حس بی‌نیازی از زندگی می‌کنی. [اوقات تلخی‌ها و سختی‌های مکرر می‌آیند که ما را متوجه «ناز کردن» و حس بی‌نیازی مان از زندگی کنند.]

بیماری «کمال‌طلبی»

«کمال‌طلبی» حس توهمی کامل بودن در این لحظه است که به موجب آن من ذهنی انتظار و توقع کامل بودن مادی و معنوی خودم و دیگران، به‌ویژه اتفاق این لحظه را دارد، که شامل رفتار و گفتار خودم و دیگران نیز می‌شود. بیماری کمال‌طلبی، در حالت پیشرفته ممکن است تمام جنبه‌های زندگی مرا در بر گیرد. «کمال‌طلبی» به دردهایی مانند: رنجش، ملامت، کنترل کردن و غیره می‌انجامد. [ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم، که رفتار دیگران کامل و آن‌گونه که ما می‌خواهیم باشد. دیگران مسئول رفتار خودشان هستند. ما توقع داریم دیگران مطابق میل ما رفتار کنند، و اگر غیر آن باشد می‌رنجیم. کمال‌طلب روزی چندین بار خشمگین می‌شود زیرا هر روز عکس‌میل من ذهنی خود را می‌بیند].

یک تصویری از خود و دیگران در ذهن ساخته‌ایم. براساس الگوهای من ذهنی، یک لیستی و نظمی از زندگی کامل، در ذهن خود چیده‌ایم و برای به‌دست آوردن و حفظ آن مقاومت می‌کنیم.

به محض مقاومت در برابر اتفاق این لحظه، که به وسیله قضا می‌افتد، از «کمال‌طلبی» و عوارض آن آسیب می‌بینیم.



ما در کار معنوی خود نیز «کمال طلبی» می‌کنیم؛ اگر من ذهنی در ما و دیگران بلند می‌شود و به واکنش می‌افتیم، این از «کمال طلبی» است.

ما باید خشمگین شویم تا زندگی به ما نشان بدهد، در ما خشم هست. وقتی از وضعیتی متنفر هستیم، زندگی می‌خواهد تنفر، حرص و همانندگی را در ما نشان بدهد، و ما باید به‌عنوان حقیقتی آن‌ها را قبول کنیم.

به آینده موکول کردن و تأخیر در هرکاری به بهانه کامل شدن آن از «کمال طلبی» است. این بیماری با همین به تأخیر انداختن، به کار معنوی ما و زنده بودن در این لحظه هم آسیب می‌زند. ما کارها را به‌علت این که می‌گوییم هنوز کامل نشده‌ام و باید آن را به‌بهترین صورت انجام دهم، حتی یک تمرین معنوی را به‌علت این که می‌خواهیم کامل انجام دهیم، اصلاً انجام نمی‌دهیم! این بیماری با همین به تأخیر انداختن، به کار معنوی ما و زنده بودن در این لحظه هم آسیب می‌زند. شما در این لحظه می‌توانید کمی فضاگشایی کنید، کمی آرام شوید، کمی عقب بکشید و وضعیت را ببینید. نباید بگویید که من باید صد درصد فضاگشایی کنم، تا این کار را به‌صورت عالی انجام ندهم، شروع نمی‌کنم.

تمام این مطالب، از جمله بیماری «کمال طلبی» را باید با توجه به «این لحظه» اعمال کرد. انتظار کمال از اتفاق این لحظه، یک توهم من ذهنی و جهل آن است. اتفاقاً چیزی که در این لحظه دیده می‌شود، این حقیقت است و باید باشد، اما جهل من ذهنی با «کمال طلبی» می‌گوید: باید جور دیگری باشد. این توهم جاهلانه من ذهنی در برابر قضا است.

قضا حقیقت است. چیزی که هست، این لحظه و اتفاق آن قضاست و درست است. فرم و وضعیت این لحظه را باید ببینیم و اطرافش فضا باز کنیم. اما جهل من ذهنی با کمال طلبی چه می‌گوید؟ می‌گوید باید جور دیگری باشد. اگر اتفاق این لحظه را شما نمی‌پسندید و اطرافش فضا باز نمی‌کنید، این از کمال طلبی است. این توهم جاهلانه من ذهنی در برابر خرد کل و اراده خداوند است که تمام کائنات را اداره می‌کند. اگر اشتباهی کردیم، یعنی دانشش را نداشتیم، باید در فضای گشوده‌شده، آن را یاد بگیریم و بگذریم. اما اگر یک کار اشتباه را دائم تکرار می‌کنیم، نتیجه‌اش عوض نمی‌شود، نباید عصبانی شویم، باید یاد بگیریم و روش و کارمان را اصلاح کنیم؛ «کمال طلبی» درست نیست.



«کمال طلبی» نظم پارک است. نظم قضا و زندگی، نظم جنگل است. من ذهنی با جهل و توهم خود، تصویری از یک بخش جزئی از این جنگل را گرفته، می‌خواهد آن را با «کمال طلبی» خود، به نظم پارک در بیاورد؛ این سبک زندگی، ذهنی و توهمی است! این شیوه «کمال طلبی» دردهایی مثل رنجش، خشم، و در نهایت ناامیدی و سرخوردگی می‌آورد.

«کمال طلبی» باعث برجسب زدن به انسان‌ها می‌شود. براساس برجسب‌های انسان‌ها و نقش‌هایشان، ما آن‌ها را قضاوت می‌کنیم و در ارتباط با آن‌ها، به جای استفاده از (خرد) فضای گشوده‌شده، از بایدها و نبایدهای (ذهن) و رفتارهای پیش‌ساخته استفاده می‌کنیم.

«کمال طلبی» باعث جدایی و واکنش‌های شدید می‌شود. در بیماری «کمال طلبی» ما در برابر رفتار ناکامل خود، دیگران و یا وضعیت ناکامل این لحظه، واکنش‌های بسیار شدیدی می‌کنیم. ما از آن واکنش‌های شدید آسیب می‌بینیم، نه از آن شرایطی که به عقیده ما، ناکامل یا اشتباه هستند!

حیله

داشتن منظورهای مادی ذهنی به جای منظور اصلی، من ذهنی با «حیله»های خود می‌خواهد از اتفاقات زندگی بگیرد؛ بد و خوب می‌کند و برای ایجاد اتفاقات خوب «حیله» می‌کند. تمام خواستن‌های ما در من ذهنی «حیله» است. در این حالت ما نااصل‌کار شده و به خود ضرر می‌زنیم. [یعنی اگر ما قرار باشد که مرتب از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر بپریم، دیگر به خداوند یا زندگی فرصت نمی‌دهیم، از طریق ما فکر کند، این حیله است.]

هر فکر و بینش ما براساس هم‌هویت‌شدگی‌ها، «حیله» است. [به‌طور ساده حیله یعنی فکر کردن به وسیله من ذهنی]. وقتی برای به‌دست آوردن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، منقبض شده و فضای گشوده‌شده را از دست می‌دهیم، دچار «حیله» من ذهنی شده‌ایم.

فکر یک هم‌هویت‌شدگی در این لحظه ما را تسخیر می‌کند. ما به جای زندگی در این لحظه، به دنبال آن هم‌هویت‌شدگی و یا حفظ آن در آینده هستیم؛ این «حیله» من ذهنی است.



من ذهنی دائماً با این حيله دنبال يك وضعيتی در آینده يا يك چیزی در آینده، يك خواستی در آینده است، كه به زندگی برسد. يعنی اين لحظه كه جای زندگی است، برای من ذهنی زندگی نیست. در نتیجه ما به طور توهمی با حيله زندگی را به آینده موکول می‌کنیم.

تمام کارهای من ذهنی «حيله» است؛ با مکر و فریب، زندگی اين لحظه را از ما می‌دزدد و ما را به زمان می‌اندازد. پريدن از فکری به فکر ديگر «حيله» است!

هر کاری در من ذهنی می‌کنیم، «حيله» است؛ دورویی و نفاق داریم؛ يعنی هدف ما از فکر، گفتار و رفتارمان با آن چه كه در ظاهر نشان می‌دهیم، مطابقت و هماهنگی ندارد.

من ذهنی به ظاهر به ما می‌گوید: كه با فلان اتفاق، تو به زندگی و خوشبختی می‌رسی، «حيله» می‌کند؛ با آن فکر، توهم‌ها و وسواس‌هایش، ما را از زندگی در اين لحظه محروم می‌کند.

تسلیم و فضاگشایی

«تسلیم» يعنی در سلامت بودن، يعنی صلح و آشتی، يعنی عدم مقاومت. تسلیم يعنی پذیرش «اتفاق اين لحظه» بی‌قيدوشرط، بدون هيچ قضاوتی. وقتی ما به‌عنوان هشياری اتفاق اين لحظه را دیده و بدون قيدوشرط می‌پذیریم. «فضاگشایی» را تجربه می‌کنیم. «فضاگشایی» طبیعی است. کار ما عدم فضابندي، عدم مقاومت است. اگر مقاومت نکنیم، از اين فضای گشوده‌شده، خرد و برکت زندگی به اتفاق اين لحظه می‌ریزد، و ما می‌توانیم از اين خرد، برای تغيير وضعيت استفاده کنیم. [تسلیم به‌معنی اين نیست كه ما ضعيف شويم و در اتفاق اين لحظه اگر ظلمی به ما می‌شود آن را قبول کنیم. تسلیم و فضاگشایی يعنی اتفاق اين لحظه را تغيير دهيم اما نه با عقل من ذهنی بلکه با آرامش و خرد فضای گشوده‌شده.]

من ذهنی «تسلیم» را به‌معنی قربانی و اسير شدن می‌پندارد. «تسلیم» قربانی اتفاق اين لحظه شدن نیست. اتفاقاً ما با مقاومت، قربانی اتفاق اين لحظه می‌شویم. ما «تسلیم» زندگی می‌شویم، نه اين كه قربانی و اسير يك اتفاق بشویم. ما با



«تسلیم» و «فضاگشایی»، برای تغییر وضعیت این لحظه فعال هستیم، اما با استفاده از خرد زندگی، نه بر اساس «می دانم»ها و «حیله»های من ذهنی.

«فضاگشایی» طبیعی است [یعنی ذات اصلی ما فضاگشا است]. «فضاگشایی» کار زندگی است، اما من ذهنی با «حیله» و «می دانم» می خواهد مقاومت و فضا بندی کند. صبر هشیارانه ما در این حالت و عدم دخالت در کار زندگی، بسیار مهم است. ما در لحظات مختلف نیستیم، ما در این لحظه هستیم. وضعیت و فرم این لحظه تغییر می کند، ولی این لحظه تغییر نمی کند. ذهن ما وضعیت این لحظه را به صورت اتفاق ها به ما نشان می دهد. اتفاق ها می آیند و می گذرند تا ما فضای باز بین آنها را (این لحظه) را ببینیم، مانند این که کلاغ ها در آسمان می گذرند و ما زیبایی و عظمت آسمان را می بینیم؛ البته اگر کلاغ ها برایمان مهم نباشند و تمام توجه ما را جذب نکنند. به همین صورت، اگر ما تمام توجه خود را جذب اتفاق نکنیم، با گذشتن اتفاقات، می توانیم فضای باز و ساکن بین آنها را ببینیم.

اگر فکر کنیم اتفاق این لحظه مهم است، اتفاق تمام توجه ما را جذب می کند. عمیقاً درک کنیم، که اتفاق مهم نیست، اتفاق بازی است. فضا مهم و جدی است! بپذیریم که قضاوت ما در مورد اتفاق هرچه باشد، باطل است. اتفاق این لحظه اولاً مهم نیست و ثانیاً برای تجربه «فضاگشایی» در ما مفیدترین اتفاق است.

با تشکر:

سمیه



برگرفته از برنامه گنج حضور

برنامه ۸۷۴ موضوع: جَفَّ الْقَلَمِ

مرکب قلم خشک شد...

«جَفَّ الْقَلَمِ» یعنی قلم صنع و آفرینش خدا خشک شد، به آن چه سزاوارش هستی. این لحظه شایسته چه کیفیتی از فرم و بی فرمی هستیم؟ «قضا و کُنْ فُکَانَ» روی ما چگونه کار می کند؟ درون و بیرون ما چگونه نوشته می شود؟ اگر مقاومت، قضاوت و فضا بندی کنیم، یک جووری (یعنی بد) نوشته می شود. اگر «فضاگشایی» کنیم، جور دیگری (یعنی خوب) نوشته می شود.

انتخاب، تصمیم گیری حق ماست و قبول مسئولیت نیز وظیفه ماست. سرنوشت و جهت حرکت و تغییر ما بستگی به تشخیص، انتخاب و قبول مسئولیت در این لحظه دارد! ما می توانیم در تبدیل خود و کیفیت زندگی مان بسیار مؤثر باشیم. ما با انقباض یا انبساط خود به زندگی اشارتی می فرستیم و از همان نوع اشارت نیز دریافت می کنیم. فهم من ذهنی از «جَفَّ الْقَلَمِ»، ما را به اتفاقات گذشته می برد، نه برای یادگیری، بلکه برای ایجاد ملامت و مقاومت.

آگاهی هشیارانه از «جَفَّ الْقَلَمِ» در این لحظه ما را به «فضاگشایی» ترغیب می کند. این لحظه ما هشیارانه «فضاگشایی» را انتخاب می کنیم، و اعتماد می کنیم که «جَفَّ الْقَلَمِ» مانند یک قطب نمای دقیق ما را از هشیاری جسمی به هشیاری حضور راهنمایی می کند.

با تشکر فریده از هلند



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com